

نویسندگان: بابک محمزناده، محسن دمی زاده

آیا جهان را باید طور دیگر دید؟ آیا جهان یک ساختار به پا شده است به این خاطر که انسان را بر تارک خود ببیند، که تنها انسان موجودی خدگونه است و حکمرانی به همه چیز به او و نهاده شده، و در واقع خدا صورتی است از انسان، تا آنگاه پیش بینی کند که طبیعت شهرها و چشم اندازهاش چگونه خواهد بود. نیاز به راه دور نیست، چرا که ما همه آن را دیده ایم زندگی نئونی، خانه های فزونی، شهرهای منحنی و چشم اندازهای خشکیده و کثیف.

هر کجا هستیم، باشم

آسمان مال من است.

پنجره، فکر، هوا، عشق، زمین مال من است.

من نمی دانم

که چرا می گویند، اسب حیوان نجیبی است، کبوتر زیباست

و چرا در قفس، هیچ کسی کرکس نیست.

گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد؟

چشم ها را باید شست، جور دیگر باید دید.

#### سهراب سپهری

این است تصویری که بشر انسان انگار و انسان محور ترسیم می کند، او نه در پی وحدت با طبیعت بلکه در فکر فتح آن است. با این وصف این فرجام به وحدت می رسد، اما آن زمان که نخوت و جهل آرام بگیرد و او از پی مرگ در زیر چمنزار بیارمد، اما ما نیازمند این وحدت بخاطر بقاییم.

طبیعت خیلی جلوتر از بلوغ فکری انسان به تکامل رسیده است. انسان هر بار که به خلق دست زده است تصویری از طبیعت بوده است، اما در چارچوب درک خودش از طبیعت و نیازهایی که دارد (فرق انسانها فقط در نوع نگرش آنها است از طبیعت و زندگی روزمره).

یک جنگل بکر را فرض کنیم که انسانی اجازه داشته باشد در درون این جنگل بکر قطعه ای کوچکی را از درخت پاک کند. در اینجا اثر انسان چگونه است؟ معلوم است که اگر او دستاوردی نداشته باشد او را به روشنی باید یک قدرت مخرب به حساب آورد. او در خلق جنگل نقصانی پدید آورده بدون آنکه جایگزینی برایش ایجاد کرده باشد. حال فرد دیگری را در نظر بگیریم که با زندگی در جنگل از نحوه ی عمل آن آگاه می شود. حال اگر انسان استعداد افزایش خلقت او ایجاد گری را برای درک جنگل کسب کند دیگر این مشکلات وجود نخواهد داشت. حال انسان گام بعدی را پس از آنکه نحوه ی کار جنگل را آموخت قادر به دخالت در کار آن می پردازد به گونه ای که خلایق ترمودینامیکی جنگل را افزایش دهد. لذا در این مورد و بنا به تعریف، بایستی او را شایسته در خلایقیت به حساب آورد.

داستان بلند مرتبه سازی زمانی شروع می شود که در دهه ۱۸۷۱ در شیکاگو امریکا آتش سوزی شکل میگیرد و شهر را نابود می کند که دلیل آن جویی بودن خانه ها بوده است؛ این مسئله موجب می شود که معماری از روی قفسه یک پرنده به فکر ساختن ساختمان های محکم شود. این تفکر به بلوغ می رسد تا جایی که انسان می شود پرنده کوچک که با تفکر خلاق بودن در تضاد است، پس انسان است که با فکر خود (ابتدا خودش و جامعه) اطراف را می تواند تغییر دهد. (در این قسمت نگاه معماران به موضوع خلایقیت ترمودینامیکی و... نادیده گرفته شده).

پس دوباره رجوع می کنیم به شعر سهراب که می گویند: **هر کجا هستیم، باشم آسمان مال من است. (فقط باید نگاهمان به زندگی عوض شود).** همه ما موقعی که در خلوت خودمان هستیم و فکر می کنیم به جواب میرسیم (نه در شلوغی تفکرات) پس هر کدام از ما انسان ها با تفکراتی خلاق می توانیم این زمین که انسان نشانه آن است، درخت نشانه از سرفرازی و استقامت، و پنجره در معماری ما نمادی از آسمان، رابه شکلی شایسته طراحی کنیم و با فکر به پیش رویم (مانیازمند بلندمرتبه سازی خلایقیم).

حال این انسان مسافر در طبیعت بکر خود در پنجره هایی که می توانند نشانی از یک زندگی شهری باشد چه می بیند (طرحی خلاق یا طرحی معیوب؟). دست آورد ما در این طبیعت چگونه؟

دهمین دوره مسابقه میرمیران ( از زمین تا آسمان)

نویسندگان: بابک محمدزاده، محسن دمی زاده